

بنامد هیچ‌اش الا هوس قمار دیگر...

زمین‌لرزه ۱۳۹۶ ایران - عراق به بزرگی ۷,۳ در مقیاس بزرگای گشتاوری شامگاه یکشنبه ۲۱ آبان ۱۳۹۶ در نزدیکی ازگله، استان کرمانشاه در نزدیکی مرز ایران و عراق، در ۳۲ کیلومتری جنوب غربی شهر حلبچه عراق رخ داد. کانون زمین‌لرزه ۵ کیلومتری شهر ازگله کرمانشاه بود. چندین پیش‌لرزه قبل از زلزله ۷,۳ ریشتری حوالی ساعت ۲۱ تا ۲۱:۴۸ اتفاق افتاده که موجب هشیاری مردم شد که بزرگترین این پیش‌لرزه‌ها به قدرت ۵/۴ ریشتر ثبت شد. تعداد کشته‌ها در ایران به ۶۲۰ نفر رسید. همچنین ۹,۳۸۸ نفر نیز زخمی شده‌اند و حدود ۷۰,۰۰۰ نفر بی‌خانمان شدند.

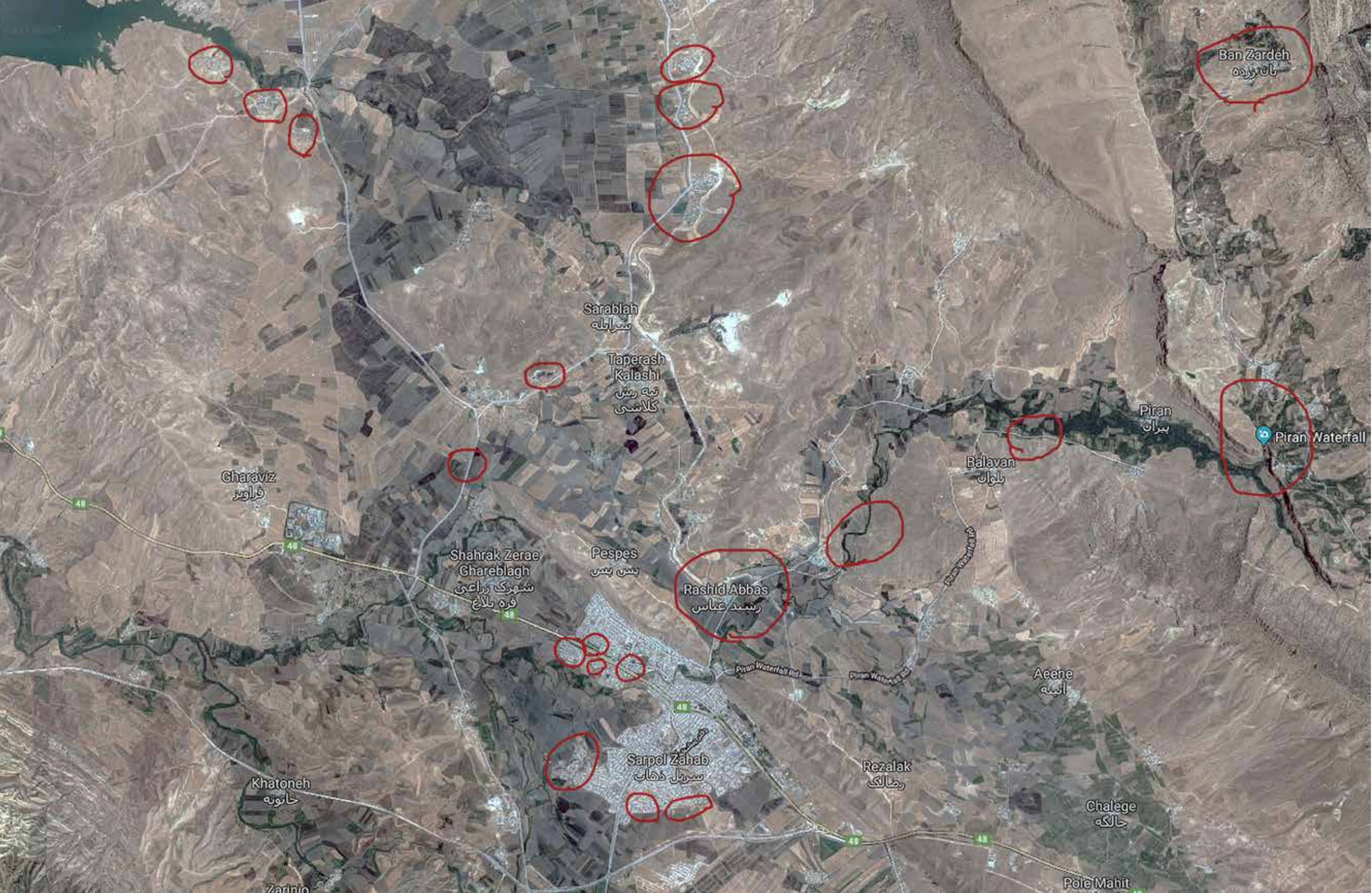
شهر ازگله نزدیک‌ترین شهر به کانون زلزله (۵ کیلومتر) بود. عمق زمین‌لرزه ۱۱ کیلومتر بوده که به علت عمق کم و مدت زیاد در کل منطقه شمال‌غرب کشور احساس شد. این زلزله در جنوب شرق ترکیه و حتی کویت و شمال عربستان سعودی هم احساس شده‌است. برخی رسانه‌های اسرائیلی نیز از حس شدن این زمین‌لرزه در بخش‌های وسیعی از اسرائیل خبر دادند. تا روز ۱ آذر ماه سال ۱۳۹۶ حدود ۷۰۰ پس‌لرزه استان کرمانشاه را لرزاندند.



ممد تاجیک

۱۳۹۶













فارغ بودند از اوضاع شهر. هیچ صدایی به گوششان نرسیده بود
انگار. فقط منتظر بودند رفقایشان جمع شوند و گرگم به هوا و
سرسره بازی کنند بر فراز تپه ای که مشرف بود به شهری که
خاموش شده از ترس. از ترس عطر مرگ.





ارتش ایران تقریباً اولین گروه‌های امدادی بودند که به منطقه رسیده‌اند. اقلام ضروری مثل لوازم گرم و لباس و کفش و غذای خشک آورده بودند. شکرگزاری و رضایت مردم از چهره شون نسبت به بچه‌های ارتش کاملاً مشهود بود. مدام با اندک وسایل و خوراکی و نوشیدنی ازشان پذیرایی می‌کردند.



مردم با هر چیزی که دم دست داشتند، به امداد اولیه و بیرون آوردن افراد احتمالی و یا وسایل مهم خانواده ها پرداختند.









خانواده یک معلم. چیزی جز لباس‌های تن‌شان نمانده. در ساختمان‌های جدید مسکن مهر خانه داشتند که با احساس اولیه زلزله، فقط جانشان را نجات داده‌اند.







حامد، پسر بزرگ خانواده حاج حسین، که به ما جا دادند و بلدچی شدند تا همراهشان به منطقه برای عکاسی و کمک عازم بشیم. حیاط و اتاق‌های منزل حامد، مملو بود از کمک‌های ارسالی از نقاط ایران. حامد به همراه پدر و عمو وظیفه رساندن اقلام ضروری به روستاهای بالا دست شهر را به عهده گرفته بودند.





عده ای از مردم روستاها، که اغلب دامدار بودند، منتظر چادر و کانکس نشدند، با توجه به اقلیم کردستان اقدام به ساخت سرپناه با نوعی حصیر، برای خود و احشام کردند.







در میان رفت و آمد به مناطق متعدد، لباس‌های متراکم روی زمین دیده می‌شد. پرسیدم چیست؟ گفتند مردم ایران از سر دلسوزی هر چه لباس اضافه داشتند بدون در نظر گرفتن نوع اقلیم و فرهنگ و مهمتر از آن، نیاز مردم اینجا ارسال کردند (که حرجی هم نیست) که در این بین تعداد بی شماری شلوارهای جین، لباس‌های زیر و کفش‌های پاشنه بلند زنانه به چشم می‌خورد. مردم زلزله زده اغلب از این عملکرد ناقص و اطلاع رسانی عصبانی بودند و این رفتار را نوعی بی احترامی فرض کرده و لباس‌ها را به مثابه زباله، بیرون انداخته‌اند.











آبادترین نقطه شهر و روستاها، قبرستان‌ها بود. تعداد تلاف به قدری بود که فرصت دفن انفرادی نبوده و اغلب قبور دست جمعی و ده نفره بودند. حدود ۷۰۰ نفر به روایت رسمی و ۱۵۰۰ نفر طبق نظر اهالی، در این زلزله کشته شده‌اند.











یک شب نشینی داخل چادر یکی از دامداران کردیم. با مهربانی پذیرایی کردند. پدر خانواده درددل کرد که به ما رسیدگی نشده. به ما پیشنهاد شده اینجا را ترک کنیم و بازسازی نکنیم و بریم به شهر! پرسیدم چرا؟ با نگرانی و وسواس توضیح داد که قبیله و خانواده ما سنی مذهب و درویشیم. رویکرد حکومت اینه که نسلهای بعدی بخاطر هضم شدن در مدارس و محیط شهری، کم کم از این مناسبات و فرهنگ و سنت خانوادگی دست بکشند و نسلی جدید با ذائقه ی جامعه شیعه پرورش پیدا کنه. این درحالیه که ما در دوران جنگ بسیاری از عزیزانمان شهید شده اند و همینجا دفن هستند و ما به هیچ وجه مایل نیستیم خاک خودمان را ترک کنیم!







اولین و مهمترین امداد بعد از جمع آوری زخمی‌ها و اجساد، مساله آب و آب پاکیزه و سالم برای شرب و بهداشت بود. تقریبا همه‌ی نیروهای متخصص امدادی این مهم را در دستور کارشان قرار داده اند.







زنان در خانواده های دامدار اغلب کارهای تولید و نگهداری آذوقه احشام را به عهده دارند. یکی از مهمترین این اقلام نان خشک است.











بدلیل شرایط جوی حاکم بر منطقه و فصل زلزله در سرما، سوخت‌رسانی هم به مشکلات بسیاری مواجه است.









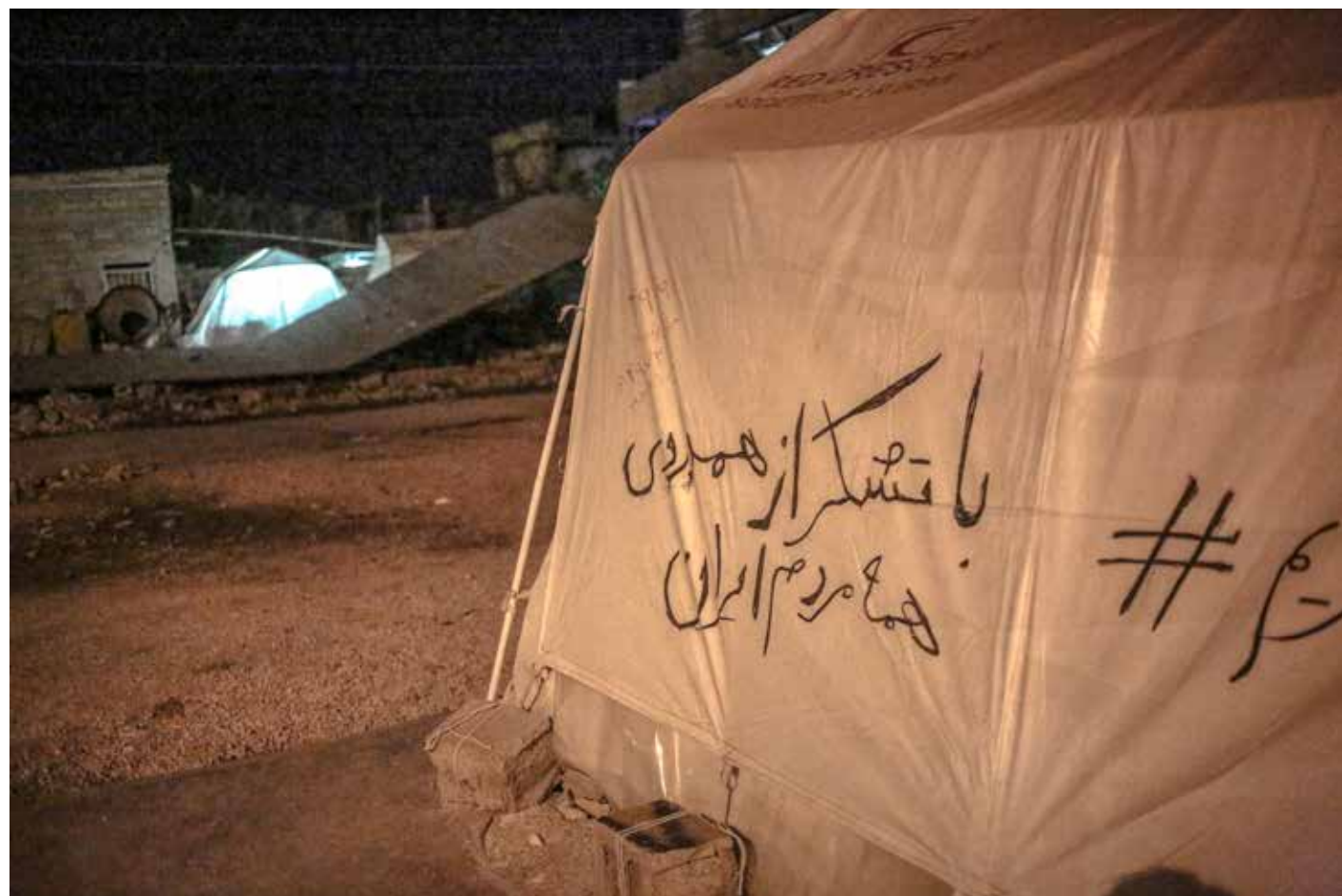












بعید به نظر میاد که این نوشته کار مردم زلزله زده باشه. اغلب کار ادارات و روابط عمومی‌های کوتوله باشه برای شوآف رسانه ای. حال روز مردم خسته و عصبانی از بی امکانی در بحران، نای فکر کردن به هشتگ! نمیذاره.

سفری کردم از خودم به خودم. مردم را دیدم و درد را. بی‌سوادى عمومى به بحران را نیز. بی‌کفایتى حاکمیت را که البته چیز غریبی نبود و نیست در عصر پرورش بنجل‌ها. به هر صورت همراه مردم شدم. سرما، سختی و نبود امکانات را با ایشان درک کردم. حرف‌هایشان را شنید. دوست‌شان شدم. هنوز هم دوستانی دارم که احوالشان را می‌گیرم، احوال را می‌گیرند. دوستشان خواهم داشت. من دوستانم را در بحران پیدا کردم همیشه. خودم را نیز...

